

# مناسبات اقتصادی آمریکا – چین و آثار آن بر امنیت ملی ایران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۷/ ۱۱/ ۶

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/ ۳/ ۱۵

عبدالله قنبرلو\*

## چکیده

به رغم توسعه مناسبات اقتصادی ایالات متحده و چین طی دهه‌های اخیر، هنوز مسایل سیاسی - امنیتی مختلفی به عنوان محرک تعارض و اختلاف بین دو کشور عمل می‌کنند. هر دو دولت تلاش کرده‌اند حیطه همکاری‌های اقتصادی را از اختلافات سیاسی - امنیتی جدا کرده و از آسیب دیدن منافع متقابل جلوگیری کنند. با این وجود، این سؤال همچنان مطرح است که آینده روابط دو کشور به چه سمت و سویی می‌رود. آیا همکاری‌ها موجب تخفیف تعارض‌ها خواهد شد یا تعارض‌ها موجب تخفیف همکاری می‌رسد، حداقل در کوتاه‌مدت، همکاری‌های اقتصادی طرفین ادامه خواهد داشت و همانطور که طی سال‌های اخیر اتفاق افتاده، مسائل مورد اختلاف را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. ایران نیز از موارد موضوع اختلاف است که قابل مدیریت می‌باشد، چرا که برای چین استمرار همکاری با ایالات متحده اولویت دارد.

**کلیدواژه‌ها:** ایالات متحده، چین، همکاری‌های اقتصادی، اختلافات اقتصادی، اختلافات سیاسی - امنیتی، پرونده هسته‌ای ایران، سازمان جهانی تجارت

\* دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال سیزدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۹ • شماره مسلسل ۴۸

## مقدمه

یکی از پدیده‌های قابل توجه و پرمباحثه در محافل دانشگاهی، سیاسی و اقتصادی، توسعه سریع مناسبات اقتصادی آمریکا و چین است که حاکی از وقوع تحولاتی نوین در شرایط اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌باشد. با خیزش اقتصادی چین، از یک سو شکوه و عظمت اقتصادی ایالات متحده تا حدی تنزل یافته و از سوی دیگر، این دو کشور در حالی وارد توسعه همکاری‌های اقتصادی شده‌اند که در امور سیاسی - امنیتی بین‌المللی، هم‌سویی لازم را ندارند. حجم مبادلات تجاری آمریکا - چین از حدود ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به فراتر از ۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسید و بحران اقتصادی نیز به مناسبات تجاری دو کشور آسیب جدی وارد نکرد. امروزه، چین در ردیف بزرگترین صادرکنندگان به آمریکا و در عین حال، بزرگترین خریداران اوراق قرضه خزانه‌داری این کشور است. در دوره جنگ سرد، اروپا و ژاپن شرکای اقتصادی اصلی آمریکا بودند. این شرکا به لحاظ سیاسی - امنیتی نیز متحد استراتژیک آمریکا بودند. در عین حال، چین امروزی نه تنها متحد استراتژیک واشنگتن نیست، بلکه در مواردی با آن تعارض منافع جدی دارد. خیزش چین و توسعه مناسبات اقتصادی آن با ایالات متحده، بر کشورهای ثالث نیز به انحاء مختلف تأثیرگذار است. در این مقاله، پس از بررسی ابعاد مختلف مناسبات اقتصادی دو قدرت، اثرات بالفعل و احتمالی آن بر امنیت ایران را مورد توجه قرار می‌دهیم.

## الف. جهت‌گیری استراتژیک مناسبات اقتصادی دو کشور

یکی از سؤال‌های بنیادینی که ناظران مناسبات و همکاری‌های آمریکا و چین با آن مواجهند این است که چنین روندی به چه سمت و سویی سوق می‌یابد. به عبارت دیگر، آیا دو کشور به سمت نهادینه‌سازی هرچه بیشتر همکاری‌ها می‌روند یا اینکه پتانسیل بحران و تعارض بین آنها تقویت می‌گردد؟ پاسخ صاحب‌نظران به این سؤال تابع نگاه آنها به سیاست بین‌الملل و به‌خصوص نگاه آنها به نقش اقتصاد در تحولات سیاست بین‌الملل است. کسانی که اقتصاد را تحت تأثیر و تحت‌الشعاع سیاست می‌بینند، احتمالاً برآنند که تا زمانی که هماهنگی و

مصالحه جدیدی در جهت‌گیری‌های سیاسی - استراتژیک دو کشور صورت نگیرد، امیدی به آینده همکاری‌ها وجود ندارد و هر زمان امکان جبهه‌گیری متقابل و برخورد آنها وجود دارد. در مقابل، کسانی که برای اقتصاد نقش تعیین‌کننده قایلند، احتمالاً چنین فکر می‌کنند که توسعه همکاری‌های اقتصادی، به تدریج سطح هماهنگی سیاسی آمریکا و چین را تقویت کرده و به نهادینه‌شدن هر چه بیشتر همکاری‌ها منجر خواهد شد. البته، در مقابل این رویکرد لیبرالی، یک رویکرد مارکسیستی نیز وجود دارد که ضمن محوریت‌دادن به نقش اقتصاد بر آن است که همکاری اقتصادی در بستر سیستم سرمایه‌داری موقتی است و در نهایت، همین همکاری‌ها به تعارض جدی منجر می‌شوند (رک: Gilpin, 1987; Keohane, 1984; Wallerstein, 1979).

بسیاری از ناظران آمریکایی، خیزش چین را پدیده‌ای نگران‌کننده می‌دانند و بر این نظرند که خیزش اقتصادی و به تبع آن سیاسی چین، منافع ایالات متحده را تهدید می‌کند، اما در مورد چگونگی مدیریت یا مهار این تهدید، اختلاف نظر دارند. برخی تحلیل‌گران قضیه را از منظر مقامات چینی - البته آنگونه که خود برداشت می‌کنند - تحلیل می‌کنند. از نظر این گروه، مقامات و رهبران چین جهان را دولت‌محور و رقابتی می‌بینند که در آن، قدرت اصل اساسی است. بر این اساس، آنها مصمم‌اند از هر ابزاری برای توسعه نفوذ، رفاه و قدرت خود در سطح جهانی استفاده کنند و به تبع آن، موقعیت ایالات متحده را تنزل دهند. رفتار چینی‌ها در امور مالی، تجاری و انرژی، گویای نوعی رویکرد تهاجمی قدرت‌طلبانه در سیاست آنهاست. به این ترتیب، ایالات متحده نیز باید با سازوکارهایی چون تحکیم اتحادهای منطقه‌ای، طرح استراتژیک جامعی برای مقابله با خیزش چین داشته باشد. سران چین اگرچه سعی دارند رشد خود را صلح‌آمیز نشان دهند، اما عملاً بسیاری از هنجارهای بین‌المللی را نادیده می‌گیرند، چرا که درصددند نفوذ و قدرت آمریکا را تنزل داده و چین را به عنوان ابرقدرت جایگزین معرفی کنند. برخی تحلیل‌گران، اگرچه وجود چنین رویکردی را تأیید می‌کنند، اما برآنند که آمریکا باید به جای رویارویی، تلاش کند سیاست و رفتار چین را هدایت و مدیریت کند (Dumbaugh, November 20, 2009: 2-3). اگر واقعاً سران دو کشور به این جمع‌بندی رسیده باشند که همکاری‌های آنها در چنین بستر رقابتی حادی جریان دارد و همکاری‌ها صرفاً با

هدف توسعه قدرت ملی آن هم در فضای سیاسی منازعه‌آمیز انجام می‌گیرد، احتمال رویارویی آنها در آینده جدی است.

طبق رویکرد بدبینانه فوق، اگرچه وابستگی متقابل اقتصادی ایالات متحده - چین رو به رشد بوده و تعمیق شده، اما نمی‌تواند مانع تعارضات استراتژیک دو طرف گردد. مقامات دو کشور نمی‌توانند به خاطر توسعه همکاری اقتصادی، به آینده مناسبات با یکدیگر خوش‌بین باشند. همان گونه که چینی‌ها از بابت تفوق اقتصادی آمریکا نگرانی داشته‌اند، رشد اقتصادی سریع چین نیز موجب بروز نگرانی‌هایی میان آمریکایی‌ها شده است. به عنوان نمونه، بنا بر هشدار شورای اطلاعات ملی ایالات متحده، در شرایطی که آمریکا به منظور حفاظت از تفوق اقتصادی و نظامی خود در عرصه جهانی تلاش می‌کند، برآوردها حاکی از آن است که چین تا سال ۲۰۲۰ می‌تواند به رقیب جدی آمریکا برای تفوق اقتصادی در سطح جهانی تبدیل شود (Zhu, 2006:89). اگرچه رشد، توسعه و رفاه، اهدافی اجتماعی - اقتصادی به نظر می‌آیند، اما تفوق اقتصادی در سطح جهانی را نمی‌توان صرفاً هدف اجتماعی - اقتصادی دانست، بلکه در اینجا نقش انگیزه‌های سیاسی - استراتژیک پررنگ می‌گردد. بنابراین، در پس همکاری‌های اقتصادی رو به رشد آمریکا - چین، نوعی انگیزه‌های سیاسی - استراتژیک قدرت‌محورانه پنهان است که در آینده آشکار خواهد شد.

در مقابل، طیف دیگری از صاحب‌نظران برآنند که توسعه پیوندهای اقتصادی آمریکا و چین برآیندی از شرایط نوین اقتصاد جهان است که وارد فرایند جهانی‌شدن شده است. به عبارت دیگر، شرایط خاص عصر جهانی‌شدن، دو کشور را به پیوند هرچه بیشتر سوق داده، به گونه‌ای که این پیوند می‌تواند مشکلات سیاسی - امنیتی موجود طرفین را تحت‌الشعاع قرار دهد. خیزش چین واقعیتی گریزناپذیر است که باید پذیرفت و با آن هماهنگ شد. وابستگی متقابل رو به رشد آمریکا و چین اقتضا می‌کند آنها به سمت تفاهم و همکاری بیشتر در حوزه‌های مختلف حرکت کنند. این گروه بر این نظرند که اقتصادمحوری و توسعه رفاه، باعث می‌شود چینی‌ها محافظه‌کارتر شده و برخورداری از هرگونه تنش و نزاع با ایالات متحده مصرتر شوند. اگر آمریکا از وضع دموکراسی در چین ناراضی است، باید از رشد چین استقبال کند، چرا که توسعه رفاه عمومی باعث می‌شود فشارهای دموکراسی‌خواهانه مردمی بر حکومت

چین افزایش یابد. بنابراین، ایالات متحده باید از توسعه مناسبات با چین به عنوان فرصت استفاده کند. ابراز نگرانی و موضع‌گیری‌های تند در برابر چین می‌تواند چینی‌ها را به سمت ناسیونالیسم و آمریکاستیزی سوق دهد و اوضاع را بدتر کند و به هر دو طرف ضربه بزند (Dumbaugh, November 20, 2009:2).

از این منظر، آمریکا و چین با وجود رقابت‌ها و ناهماهنگی‌هایی که دارند، محکوم به تعارض و برخورد نیستند. وابستگی متقابل اقتصادی می‌تواند آنها را به تفاهم و مسئولیت‌پذیری هرچه بیشتر سوق دهد. چین دارای اقتصادی وابسته به آمریکاست و منافعی در گرو استمرار مناسبات دوستانه با این کشور است. آمریکا نیز متقابلاً به چین وابستگی اقتصادی دارد و بر این امر واقف است که موضع‌گیری‌های تند و تخصصی به اقتصادش ضربات اساسی وارد می‌کند. دو کشور باید از وابستگی متقابل اقتصادی به عنوان فرصتی برای پیگیری مسالمت‌آمیز خواسته‌های سیاسی‌شان استفاده کنند. در عصر جهانی‌شدن، اقتصاد کشورها به صورت شبکه‌ای به هم پیوند خورده، به گونه‌ای که رفتار غیرمسئولانه از سوی هر دولت می‌تواند به منزوی‌شدن و عقب‌افتادن آن منجر گردد.

در مجموع، به نظر می‌رسد هر دو رویکرد فوق‌الذکر، بخش‌هایی از واقعیت‌های حاکم بر مناسبات آمریکا و چین را بیان می‌کنند. چنان‌که بخواهیم چشم‌انداز کوتاه‌مدت و میان‌مدت آینده مناسبات دو کشور را بررسی کنیم، شواهد کلی حاکی از استمرار و حتی تعمیق همکاری‌های اقتصادی است. برخی تحلیل‌گران برآنند که توافق‌نامه تجاری ۱۹۹۹ ایالات متحده - چین که منجر به ورود چین به سازمان جهانی تجارت شد، برآیند نوعی تفاهم به منظور شکل‌دهی به نظم جهانی در سده جدید است. در این نظم، دو طرف به نوعی همگرایی منافع رسیده‌اند که برای ثبات روابطشان بسیار راهگشاست (Zhu, 2006:116). با این حال، باید توجه داشت که مسایل مربوط به امنیت و قدرت ملی و حتی بعضی مسایل اقتصادی، پتانسیل تعارض بین دو کشور را حفظ کرده و ممکن است در بلندمدت سناریوی برخورد، جدی‌تر شود. در شرایط فعلی، منافع مشترک آنها بر چالش‌های موجود غالب شده و اختلافات ایالات متحده و چین را کمرنگ‌تر ساخته است. بنابراین، به نظر می‌رسد حداقل در کوتاه‌مدت،

همکاری‌های اقتصادی و تفاهم کلی بین دو قدرت حفظ خواهد شد و حتی ممکن است تعمیق یابد.

### ب. زمینه‌ها و روند کلی گرایش دو کشور به همکاری اقتصادی

چنان که قبلاً اشاره شد، روند توسعه همکاری‌های اقتصادی ایالات متحده و چین، طی دهه‌های اخیر بسیار چشمگیر بوده است. هریک از دو کشور، بازاری بسیار جذاب برای طرف دیگری به حساب می‌آیند و در همین راستا، به شرکای تجاری مهمی برای یکدیگر تبدیل شده‌اند. حجم مبادلات تجاری دو کشور در سال ۱۹۷۸ - یعنی آغاز خیز چین به سمت تجارت آزاد - حول و حوش یک میلیارد دلار بود که در حال حاضر، یعنی سال ۲۰۱۰ به رقم ۴۰۰ میلیارد دلار نزدیک است. چین دومین دارنده اوراق بهادار و بزرگترین دارنده اسناد خزانه ایالات متحده - که برای تأمین مالی کسری بودجه دولت فدرال مورد استفاده قرار می‌گیرند - می‌باشد. در چنین شرایطی، اختلال در اقتصاد هر یک از دو کشور، برای دیگر مشکل‌ساز می‌باشد.

همکاری فزاینده دو کشور طی دهه‌های اخیر، ریشه در استراتژی‌های اقتصادی آنها دارد. از سال ۱۹۴۹ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، چین از نوعی اقتصاد بسته برخوردار بود، اما از آن زمان، این کشور تحت رهبری معمار اصلاحات، یعنی دنگ شیائوپینگ به سمت توسعه تجارت آزاد در عرصه بین‌الملل خیز برداشت. پس از آغاز اصلاحات، اقتصاد در محور سیاست‌های دولت چین قرار گرفت. چینی‌ها از حضور سرمایه‌گذاران خارجی به شدت استقبال کردند و اقتصاد خود را به سمت رقابتی کردن سوق دادند. البته، رهبران چین اصلاحات را به معنی غربی کردن چین تلقی نکردند و تلاش کردند تلفیقی میان ایده‌های کمونیستی و لوازم توسعه اقتصادی ایجاد کنند. حزب کمونیست چین در دوره اصلاحات تلاش کرد بنیان جدیدی برای مشروعیت خود فراهم سازد، به طوری که توانایی‌ها و کارایی‌های اقتصادی به مثابه بنیان اصلی مشروعیت تلقی شدند نه ایدئولوژی و آرمان‌های ایدئولوژیک (Thorburn & Howell, 1995:169). این شرایط باعث شد تفاهم و تعامل مسالمت‌آمیز با جهان سرمایه‌داری و در رأس آن ایالات متحده، برای دولت چین ضروری قلمداد شود.

در دوره جنگ سرد، عواملی چون خصومت استراتژیک چین با اتحاد شوروی و تغییر نگرش آن نسبت به جهان غرب باعث شد ایالات متحده از خواسته‌های چین استقبال و به برقراری روابط اقتصادی نزدیک با آن اقدام کند. با این وجود، واشنگتن همچنان در برابر برخی سیاست‌های پکن نظیر مسأله الحاق مجدد تایوان و رفتارهای سرکوب‌گرانه با شهروندان موضع می‌گرفت. در سال ۱۹۸۹، قتل عام معترضان توسط دولت چین در میدان تیان آن من<sup>۱</sup> پکن، برخی تصمیم‌گیران آمریکا را در مورد ادامه مناسبات عادی با چین به تردید واداشت. چندی بعد، فروپاشی اتحاد شوروی نیز باعث شد تردیدها در مورد استمرار وضع موجود افزایش یابد، اما چینی‌ها به سرعت سیاست‌ها و مواضع خود را تعدیل و بر ادامه مناسبات مسالمت‌آمیز و همکاری‌های اقتصادی با ایالات متحده تأکید کردند.

در سال ۱۹۸۹، دنگ شیائوپینگ اصول اساسی سیاست خارجی چین را چنین بیان کرد: «توجه جدی به پیشرفت‌ها، حفظ وضع موجود، برخورد آرام با چالش‌ها، مخفی کردن توانمندی‌های خود و منتظر فرصت بودن، جاه‌طلب‌نبودن و هرگز ادعای رهبری نکردن». به علاوه، در سال ۱۹۹۳، رئیس‌جمهور وقت، جیانگ زمین با اشاره به نیاز چین به تثبیت روابط با ایالات متحده، اصول دیگری را مورد تصریح قرار داد که عبارتند از: «افزایش اعتماد، کاهش مشکلات، گسترش همکاری، و اجتناب از رویارویی». (فوت، فروردین ۱۳۸۶: ۱۲).

چین در آغاز دهه ۱۹۹۰، نظم نوین جهان و نقش محوری آمریکا در آن را پذیرفت، اما با تمام قدرت به تلاش برای تقویت خود ادامه داد. ملاحظات ایدئولوژیک تحت‌الشعاع منافع ملی قرار گرفت. چینی‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که چین قدرت بزرگ است و باید برای حفظ و ارتقاء موقعیت و پیشبرد منافع ملی، استراتژی عمومی داشته باشد. آنها طرح‌های بزرگی برای مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی چین ترسیم کردند و پی‌گیری آنها را در گرو مناسبات دوستانه یا حداقل بدون تنش با آمریکا تعریف کردند. این تفکر میراثی است که از دنگ شیائوپینگ به جا مانده است (Saich, 2004: 310-311).

در مقابل، آمریکایی‌ها نیز تلاش کردند در موضع‌گیری در برابر چین بین مسایل مختلف تفکیک قایل شوند و به خاطر ملاحظات حقوق بشری، فرصت پیش‌آمده را از دست ندهند. در

---

1 . Tiananmen

دهه ۱۹۹۰ و به خصوص از آغاز به کار دولت بیل کلینتون که فاز نوینی از تلاش برای بازسازی اقتصاد آمریکا و رهبری اقتصاد جهان آغاز گردید، آمریکایی‌ها برای توسعه فعالیت‌های تجاری به کشورهای جهان سومی مستعد و روبه رشدی نظیر چین روی آوردند. به این ترتیب، مذاکرات مقامات آمریکا و چین بیشتر به سمت تنظیم مناسبات اقتصادی سوق پیدا کرد. این مذاکرات در پایان دهه ۱۹۹۰، به توافق با عضویت چین در سازمان جهانی تجارت منتهی شد که نقطه عطفی مهم در روابط دو کشور به شمار می‌آید. ایالات متحده از عضویت چین در سازمان، در دسامبر ۲۰۰۱، به چند دلیل مهم حمایت کرد که از جمله آنها:

- عضویت چین با جمعیت یک میلیارد و چندصد میلیون نفر در سازمانی که داعیه فعالیت در گستره جهانی دارد، گام بزرگی در راستای توسعه جهانی تجارت آزاد به شمار می‌آید؛
- چین با عضویت در سازمان مجبور می‌شد تا حد زیادی از تعرفه‌های گمرکی خود بکاهد و موانع غیرتعرفه‌ای را حذف کند. این کار بر مبنای توافق دوجانبه نوامبر ۱۹۹۹، فرصت‌های فراوانی را در اختیار شرکت‌های آمریکایی فعال در بازار چین به همراه داشت؛
- با عضویت چین در سازمان جهانی تجارت، آمریکا می‌توانست از سازوکار حل اختلافات این سازمان به مثابه ابزاری برای جلوگیری و یا حداقل محدودسازی فعالیت شرکت‌های چینی سازنده کالاهای تقلبی استفاده کند؛ و
- آمریکایی‌ها امیدوار بودند با عضویت چین در سازمان، روند اصلاحات اقتصادی این کشور شتاب پیدا کند و به تبع آن، در میان‌مدت و یا بلندمدت، به اصلاحات سیاسی منجر شود (کولکمان، ۱۳۸۴: ۲۳).

پس از الحاق چین به سازمان جهانی تجارت، مبادلات اقتصادی دو کشور به سرعت فزونی گرفت. آن‌گونه که انتظار می‌رفت، به موازات گسترش همکاری‌های اقتصادی، دوطرف در برخی حوزه‌های غیراقتصادی مثل مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به مواضع نزدیک‌تری رسیدند، هرچند برخی جهت‌گیری‌های چین مثل توسعه نفوذ در آسیای شرقی بحث‌انگیز بوده است. از سوی دیگر، همکاری‌های اقتصادی دو کشور با وجود روبه رشد بودن، با مسایل و اختلافاتی همراه بوده است. در دسامبر ۲۰۰۳، نماینده تجاری ایالات



متحده، رابرت زولیک<sup>۱</sup> گزارش تأمل‌انگیزی در مورد وضعیت اجرای تعهدات چین در سازمان جهانی تجارت ارائه نمود. زولیک در گزارش خود تصریح کرده بود که به‌رغم پیشرفت‌های بسیار مثبت چین در اجرای تعهدات، شور و علاقه این کشور به اجرای این تعهدات در سال ۲۰۰۳ کاهش یافته و در برخی حوزه‌های کلیدی و مهم، عملکرد چین مطلوب آمریکا نبوده است (همان: ۳۱-۳۰).

در سال‌های اخیر، چین در حالی به تسخیر فزاینده بازار ایالات متحده ادامه داده که همچنان در برخی مسایل تجاری و مالی، اختلافاتی بین طرفین جریان دارد. مسأله عمده اختلاف‌زا، کسری تجاری فزاینده ایالات متحده در برابر چین می‌باشد. در سال ۱۹۸۰، این کشور ۲/۷ میلیارد دلار در برابر چین مازاد تجاری داشت. این رقم در سال ۱۹۸۵، به صفر رسید و سپس به سمت منفی شدن میل پیدا کرد. در حالی که کسری تجاری آمریکا در برابر چین در سال ۱۹۹۰، ۱۰/۴ میلیارد دلار بود، این رقم در سال‌های اخیر از رقم ۲۵۰ میلیارد دلار فراتر رفته است. در سال ۲۰۰۷، از مجموع ۸۹۶/۲ میلیارد دلار کسری تجاری آمریکا، ۲۵۶/۳ میلیارد دلار یعنی حدود ۲۸/۶ درصد به چین اختصاص داشت. با احتساب ۱۰۵/۲ میلیارد دلار مازاد تجاری آمریکا در این سال، مجموع کسری تجاری آن به ۷۹۱ میلیارد دلار می‌رسد که در مجموع، ۳۲/۴ درصد آن از تجارت با چین نشأت می‌گیرد (Morrison, October 7, 2008). این روند، زمینه‌ساز بروز انتقادات جدی در داخل آمریکا بوده که به ویژه طی سال‌های اخیر جدی‌تر شده است. با تمام این مسایل، دو کشور همچنان بر استمرار مسالمت‌آمیز مناسبات تجاری تأکید دارند.

در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶، سران دو کشور یعنی جورج دابلیو. بوش و هو جیتائو به منظور انجام گفتگو درباره مسایل اقتصادی مهم در بالاترین سطح رسمی، نهادی تحت عنوان «دیالوگ اقتصادی استراتژیک»<sup>۲</sup> دایر کردند. آنچنان که در اطلاعیه رسمی وزارت خزانه‌داری آمریکا آمده، هدف از برپایی این نهاد، بیشتر بحث‌های سازنده درباره چالش‌های بلندمدت است تا یافتن راه حل‌های فوری برای مسایل روزمره. دیالوگ‌های دوجانبه اقتصادی در این چارچوب

---

1 . Robert Zoellick

2 . Strategic Economic Dialogue (SED)

باید به سمت پی‌گیری نتایج ملموس سوق یابد. اولین نشست در این چارچوب، با حضور وزیر خزانه‌داری آمریکا هنری پاولسون<sup>۱</sup> و معاون نخست وزیر چین وو یی<sup>۲</sup> در دسامبر ۲۰۰۶ برگزار شد که طرفین روی چهار موضوع مهم تمرکز داشتند: ۱. سیاست ماکرواقتصادی (شامل سیاست پولی چین)، ۲. حمایت از ابداعات و حقوق مالکیت فکری، ۳. انرژی و محیط زیست، و ۴. سرمایه‌گذاری و تجارت خدمات. اهداف ایالات متحده از مذاکره در باب این موضوعات عبارت بودند از ترغیب چین به: تسریع اصلاحات پولی، توسعه بازار برای خدمات مالی و غیرمالی (فراتر از تعهدات سازمان جهانی تجارت)، تقویت مصرف داخلی، بهبود جو تجارت در چین با اقداماتی نظیر شفاف‌سازی و اعطای امتیازات تجاری بیشتر به ایالات متحده (Ibid: 25). چین نیز متقابلاً اهداف صنعتی، تجاری و مالی خود را دنبال می‌کرد. در مذاکرات بعدی، دو طرف به توافقاتی مشخص‌تری رسیدند و چین با برخی خواسته‌های آمریکا موافقت کرد (Ibid: 26 – 27).

مذاکرات مربوط به نهاد فوق‌الذکر، بعضاً با چالش‌هایی مواجه بود، به گونه‌ای که به خصوص از چهارمین دور مذاکرات (در ژوئن ۲۰۰۸) به بعد، بسیاری از ناظران به این جمع‌بندی رسیدند که چین در برابر خواسته‌های آمریکا موضع سرسختانه‌ای اتخاذ می‌کند. در آوریل ۲۰۰۹، رئیس‌جمهور جدید آمریکا باراک اوباما و هو جینائو، در حاشیه اجلاس سران مالی گروه ۲۰ لندن از توافق بر سر ابتکار جدیدی تحت عنوان «دیالوگ استراتژیک و اقتصادی ایالات متحده - چین»<sup>۳</sup> خبر دادند که چارچوب گفتگوهای آن شامل امور اقتصادی و امنیتی - استراتژیک می‌باشد. این نهاد که به نوعی محصول مذاکرات در قالب نهاد پیشین (دوره بوش) می‌باشد، مکانیسم دیپلماتیک گسترده‌ای است که در چارچوب آن، سران ارشد دو کشور به طور منظم به گفتگو درباره امور اقتصادی و استراتژیک بین دو طرف می‌پردازند. اولین دور مذاکرات این نهاد در ژوئیه ۲۰۰۹ در واشنگتن دی سی برگزار شد. در پایان نشست، یادداشت تفاهمی بین دو طرف امضا گردید که در آن، تعهد به همکاری در امور تغییرات آب و هوایی مورد تأیید مجدد قرار گرفت. آنها همچنین اعلام کردند در مورد اصلاح نحوه مدیریت

1 . Henry Paulson

2 . Wu Yi

3 . G – 20 Financial Summit

4 . U.S.- China Strategic and Economic Dialogue (S&ED)

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - به گونه‌ای که منعکس‌کننده موقعیت اقتصادی رو به رشد چین باشد - همکاری خواهند کرد (Dumbaugh, November 20, 2009:13).

در نوامبر ۲۰۰۹، باراک اوباما طی اولین سفر رسمی به چین به طرح مسایل مهمی در باب همکاری‌های دو کشور پرداخت. وی اولین رئیس جمهور آمریکا است که در اولین سال تصدی مقامش از چین دیدار کرد. نتیجه دیدار به بیانیه مشترک ایالات متحده - چین<sup>۱</sup> منجر شد که در آن به اهمیت روابط دو کشور توجه و به موفقیت‌ها و دستاوردهای مهم و حوزه‌هایی که دو طرف نیازمند همکاری بیشتر هستند، پرداخته شده است. حوزه‌هایی که دو طرف خود را نیازمند همکاری بیشتر درباره آنها می‌دانند شامل بازسازی و بهبود اقتصاد جهانی، تغییرات آب و هوایی، انرژی و محیط زیست می‌باشد. در مورد اثرات آتی این دیدار، نظرات مختلفی ابراز شده است. برخی برآنند که با سفر و مذاکرات اوباما در چین، مناسبات دو کشور رو به پیشرفت خواهد بود. برخی دیگر به چنین پیشرفتی امیدوار نیستند. چون تمرکز مذاکرات سران دو کشور روی امور تجاری و مالی بود، برخی فعالان حقوق بشر و نیز برخی مخالفان دولت چین، مباحث در دستور کار طرفین در جریان سفر را مورد انتقاد قرار دادند. حتی در حوزه‌های سیاسی - امنیتی نیز بیشتر روی موضوعاتی چون فعالیت‌های هسته‌ای ایران و کره شمالی بحث شده بود (Ibid: 3-4). این سفر نشان داد در شرایط فعلی، مسایل سیاسی - امنیتی موجود بین دو کشور تحت‌الشعاع مناسبات اقتصادی آنهاست.

### ج. مسایل اقتصادی موجود بین دو کشور

به رغم پیوندهای عمیق و گسترده‌ای که بین اقتصاد دو کشور ایجاد شده، سیاست‌ها و اقدامات اقتصادی دو دولت بعضاً موجب بروز تعارض و اختلافات قابل ملاحظه‌ای گردیده است. بخشی از این اختلافات از طریق مکانیسم حل و فصل اختلافات سازمان جهانی تجارت مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در اغلب آنها، ایالات متحده به صورت شاکی و چین به صورت مدافع ظاهر شده‌اند. برای آمریکا مسایل مختلفی شامل موانع غیرتعرفه‌ای چین در برابر محصولات آمریکایی و عدم رعایت حقوق مالکیت فکری از سوی چین به مثابه نقض مقررات

---

1 . U.S.- China Joint Statement

سازمان جهانی تجارت قلمداد شده است. از سوی دیگر، خود آمریکا نیز بعضاً به وضع موانع تجاری - که از آنها تحت عناوینی چون حقوق گمرکی ضد دامپینگ و ختنی کننده دفاع کرده - در برابر چین اقدام کرده که موجب شکایت چین شده و آمریکا را در موضع مدافع قرار داده است. بخشی از این اختلافات، حل و فصل شده‌اند و برخی دیگر، همچنان لاینحل باقی مانده‌اند. بخش عمده پی‌گیری‌های حقوقی، از سال ۲۰۰۶ به بعد و در پی فشار کنگره به دولت آمریکا جریان یافته‌اند (Bown, Winter / Spring 2009).

البته، اختلافات دو کشور فراتر از مواردی است که در چارچوب مکانیسم حل و فصل اختلافات سازمان جهانی تجارت مطرح شده‌اند و حتی مواردی نظیر همکاری‌های اقتصادی چین با برخی دولت‌ها مثل جمهوری اسلامی ایران را دربرمی‌گیرند. برداشت کلی آمریکایی‌ها این است که رفتار چینی‌ها در تجارت آزاد با سوءاستفاده همراه است. بر این اساس، آنها در برابر ورود برخی کالاها از جمله برخی مواد غذایی، اسباب بازی و تایر و وسایط نقلیه، به دلایلی چون عدم رعایت استانداردهای بهداشتی، ایمنی و کیفیت، ابراز نگرانی کرده و بعضاً موانعی در برابر آنها قرار داده‌اند. یکی از مسایل مهم پیش روی سیاست‌گذاران ایالات متحده این است که چگونه چین را به رعایت این گونه استانداردها وادارند و چگونه آژانس‌های نظارتی ایالات متحده سلامت، ایمنی و کیفیت محصولات وارداتی از چین (و سایر کشورها) را تضمین کنند (Morrison, October 7, 2008:9-10). به رغم تلاش‌هایی که در ایالات متحده در این راستا به عمل آمده است، مسأله همچنان در روابط تجاری دو کشور وجود دارد.

یکی از مشکلات بسیار مهم در روابط تجاری چین با آمریکا (و برخی کشورهای دیگر)، مسأله سیاست پولی چین است. بسیاری از تصمیم‌گیران و فعالان تجاری آمریکا معتقدند با توجه به سیاست ارزی خاص چین که با ارزش‌گذاری پایین نرخ رنمینبی<sup>۱</sup> یا یوان<sup>۲</sup> در برابر دلار همراه بوده، صادرات ایالات متحده به چین گران‌تر تمام می‌شود و برعکس، صادرات چین به ایالات متحده ارزان‌تر می‌گردد که در نتیجه آن، جریان تجارت بین دو کشور از توازن خارج می‌گردد. به نظر آنها، تثبیت ارزش یوان در برابر دلار، آن هم با نرخ‌هایی که به طور تصنعی

1 . Renminbi (RMB)

2 . Yuan

ارزش یوان را پایین تر از حد طبیعی نگه می‌دارد، نوعی حمایت‌گرایی غیرمعارف تلقی می‌شود که صنایع مختلفی (نظیر نساجی و پوشاک، پلاستیک، استیل، لوازم خانگی و لوازم ماشینی) را در آمریکا متضرر می‌سازد. آنها در دوره بوش از دولت می‌خواستند چین را به منظور تقویت ارزش پولی‌اش یا شناورسازی آن در بازارهای آزاد بین‌المللی تحت فشار قرار دهد. استدلال چینی‌ها این بوده که سیاست پولی آنها نه در جهت تقویت صادرات، بلکه در جهت ایجاد ثبات اقتصادی بوده است. ثبات اقتصادی برای مقامات چینی بسیار مهم است، چرا که بی‌ثباتی اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی چین (به ویژه به شکل اعتراضات کارگران) را به دنبال خواهد داشت. منتقدان آمریکایی برآنند که سیاست ارزی چین از سوی سایر اقتصادهای آسیایی شرقی تقلید شده و آثار مشابهی برای آمریکا به دنبال داشته است. همچنین، آنها معتقدند با توجه به ذخایر ارزی انبوه چین (در پایان سال ۲۰۰۷ حدود ۱/۵ تریلیون دلار بود)، این کشور قابلیت بالایی برای ثبات‌سازی دارد (Ibid:12).

مقامات دولت بوش بارها چین را به خاطر آنچه دستکاری سوءاستفاده‌جویانه ارزش پول می‌نامند، سرزنش کردند. در ژانویه ۲۰۰۹، تیموتی گایتنر<sup>۱</sup> که به عنوان وزیر خزانه‌داری دولت اوپاما معرفی شده بود، با عبارت مشابهی در برابر دولت چین موضع گرفت. البته، بعداً باراک اوپاما و معاونش جوزف بایدن سعی کردند از موضع گایتنر عقب‌نشینی کرده و با لحن ملایم‌تری موضع‌گیری کنند. خود گایتنر نیز بعداً از موضع‌گیری مشابه خودداری کرد. این واقعیت در اولین گزارش نیمسالانه خزانه‌داری آشکار است. چنین تعدیل موضعی، موجب بروز انتقادات مختلفی شد. از جمله، سناتور جمهوری خواه، لندسی گراهام<sup>۲</sup> ضمن تأکید بر این نکته که چین سیاست ارزی سوءاستفاده‌جویانه‌ای در پیش گرفته، اظهار داشت که گزارش خزانه‌داری بیشتر جهت‌گیری سیاسی داشت تا اقتصادی. چارلز شومر<sup>۳</sup>، سناتور دیگر از حزب دموکرات نیز با موضع‌گیری مشابهی خواستار پی‌گیری مجدد و تصویب طرحی شد که در سال ۲۰۰۷ به منظور ایجاد موانع تعرفه‌ای در برابر محصولات کشورهایی که ارزش پول خود را دستکاری می‌کنند، در نظر گرفته شده بود (Mckee, April 16, 2009).

---

1 . Timothy Geithner  
2 . Lindsey Graham  
3 . Charles Schumer

در مورد مواضع نرم کسانی چون اوباما و بایدن، تفاسیر مختلفی عرضه شده است. در کل به نظر می‌رسد حتی اگر از نظر آنها رفتار چین سوءاستفاده‌جویانه نیز باشد، در شرایط فعلی، تبدیل کردن آن به مسأله‌ای که آثار سوء بر مناسبات دو کشور به جای گذارد، اقتضای منافع ایالات متحده نیست. مضافاً بر اینکه، سیاست ارزی چین، برخی آثار مثبت برای اقتصاد آمریکا به همراه داشته که از برآیندهای مهم آن می‌توان به تقویت قدرت خرید مصرف‌کنندگان آمریکایی و خرید اوراق بهادار خزانه‌داری این کشور توسط چینی‌ها اشاره کرد. هر قدر چین ارزش پول خود را بالا ببرد، می‌توان انتظار داشت سطح عمومی قیمت محصولات وارداتی بالا برود که علاوه بر اثر سوء بر رفاه مصرف‌کنندگان، موجب افزایش هزینه تولید بنگاه‌هایی می‌شود که به مواد وارداتی نیازمندند. به علاوه، این انتظار وجود دارد که خزانه‌داری در فروش اوراق بهادار با مشکل مواجه گردد و به تبع آن، نرخ بهره ایالات متحده بالا رود. مخالفت‌ها یا حمایت‌هایی که طیف‌های مختلف در آمریکا از سیاست ارزی چین به عمل می‌آورند، تابع نحوه تأثیرپذیری منافع آنهاست و دولت نیز باید مواضعی اتخاذ کند که منافع ملت را به بهینه‌ترین نحو تأمین کند. همچنین، لازم به ذکر است که چین پس از اینکه در ژوئیه ۲۰۰۵ اصلاحاتی در سیاست ارزی خود به عمل آورد، ارزش پولش حدود ۲۲ درصد افزایش یافت. در حالی که قبلاً (از ۱۹۹۴ تا ژوئیه ۲۰۰۵)، هر دلار آمریکا معادل ۸/۲۸ یوان بود، این رقم ۲۲ درصد کاهش یافت. در سیستم جدید ارزی چین، نرخ یوان در محدوده مشخصی شناور است، هر چند که در عمل، طی چند سال اخیر، تغییر شگرفی در آن ایجاد نشده، به گونه‌ای که در ماه‌های آغازین ۲۰۰۹، هر دلار حدوداً معادل ۶/۸ یوان بود. در مجموع، به رغم چنین اصلاحاتی، سیاست ارزی چین همچنان مباحثه‌انگیز است و همچنان، بسیاری از نخبگان اقتصادی و سیاسی آمریکا، آن را غیرمنصفانه و مختل‌کننده تعادل تجاری می‌دانند (رک: Morrison, Decemberz, 2009)

مسأله مهم بعدی که موجب بروز مجادلاتی بین ایالات متحده و چین شده، سطح پایبندی چین به رژیم حقوق مالکیت فکری است. طی دو سه دهه اخیر، آمریکا بارها چین را به دلیل عدم پایبندی به حقوق مالکیت فکری سرزنش کرده و حتی از تهدید به تحریم‌های تجاری صحبت به میان آمده است. پس از الحاق چین به سازمان جهانی تجارت، این کشور موافقت

خود را با الزامات حقوق مالکیت فکری سازمان اعلام کرد و در این راستا، گام‌های جدی‌تری برداشت. با این حال، هنوز در آمریکا این نظر وجود دارد که چین نیازمند گام‌های بیشتری تا تعهد کامل به چارچوب‌های حقوق مالکیت فکری است. شرکت‌های آمریکایی مدعی‌اند تخطی چین از حقوق مالکیت فکری، در سال‌های اخیر تشدید شده و حکومت چین در عمل به تعهدات خود مبنی بر پیگرد قانونی مخاطیان، بهبود عملکرد نهادهای حافظ حقوق مالکیت فکری و مسدودسازی مجاری نقض این حقوق کوتاهی می‌کند. در این راستا، آمریکا تا به حال یکی دو بار از چین به خاطر نقض حقوق مالکیت فکری در چارچوب مکانیسم حل و فصل اختلافات سازمان جهانی تجارت شکایت کرده که به تبع آن، سازمان آمریکا را مجاز به اعمال مجازات‌هایی علیه چین کرده است (Morrison, October 7, 2008: 17-23). این مسأله همچنان باقیست و شرکت‌های مختلفی در آمریکا ادعا می‌کنند از بابت سوءاستفاده‌های چینی‌ها زیان‌های سنگینی متحمل شده‌اند. این سوءاستفاده‌ها بیشتر در صنایعی نظیر صنایع تولیدکننده محصولات نرم‌افزاری و فیلم محسوس است.

از دیگر اتهاماتی که از سوی دولت ایالات متحده علیه سیاست‌های اقتصادی چین وارد می‌شود، حمایت‌های سوبسیدی غیرمنصفانه این دولت از برخی صادرات محصولات چینی است که منجر به مجادلاتی در مسایل تجاری دوجانبه شده است. در دسامبر ۲۰۰۸، اداره نمایندگی تجاری ایالات متحده<sup>۱</sup> با متهم‌سازی چین به چنین تخلفی، علیه آن در سازمان جهانی تجارت شکایت کرد. قبل از آن، در مارس ۲۰۰۷، وزارت بازرگانی ایالات متحده از تصمیم اولیه برای به کارگیری حقوق گمرکی جبرانی (از راه‌های مقابله با سوبسید) علیه دو شرکت چینی صادرکننده کاغذ براق به آمریکا خبر داده بود. این تصمیم، در واقع، نوعی بازگشت از سیاست بیست‌وسه‌ساله (از سال ۱۹۸۴) این کشور مبنی بر عدم به کارگیری قوانین حقوق گمرکی جبرانی ایالات متحده علیه اقتصادهای غیربازاری به حساب می‌آید. وزیر بازرگانی وقت، کارلوس ام. گاتیرز<sup>۲</sup> با اشاره به رشد ۱۷۷ درصدی واردات تولیدات کاغذ براق طی سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۵، گفت که با توجه به رشد قابل توجه اقتصاد چین طی دو دهه گذشته،

---

1 . U.S. Trade Representative (USTR)

2 . Carlos M. Gutierrez

آمریکا نیازمند به کارگیری ابزارهای لازم در برابر رقابت غیرمنصفانه است. این حرکت حاکی از تمایل جدید آمریکا در به چالش کشیدن سیاست‌های تجاری چین و احتمال استفاده از راهکارهای مشابه در حمایت از برخی صنایع آمریکایی نظیر نساجی، فولاد و پلاستیک است که به تبع صادرات چین متضرر شده‌اند. البته، پکن چنین اتهاماتی را مغایر با واقعیت دانسته و از سیاست‌های جدید آمریکا به شدت انتقاد کرده است (Dumbaugh, November 20, 2009: 10).

مجموع این اختلافات در کنار استراتژی‌های اقتصادی بلندمدتی که دو کشور ترسیم کرده‌اند، آینده مناسبات اقتصادی آنها را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. وابستگی متقابل اقتصادی دو کشور به هم بسیار عمیق است، اما ممکن است همین وابستگی متقابل، مشکل‌ساز باشد. در حال حاضر، بسیاری از درآمدهای ناشی از صادرات چین به آمریکا از طریق خرید اوراق بهادار این کشور، به ایالات متحده بازگشته است. در آغاز سال ۲۰۰۹، کل میزان ذخایر ارزی چین نزدیک به ۲ تریلیون دلار بود. همین پشتوانه باعث شد در جریان بحران مالی جهانی، نوعی فرصت نقش‌آفرینی برای این کشور فراهم گردد. چون بازسازی و رونق‌گرفتن اقتصاد ایالات متحده مستلزم استقراض‌های جدید دولت آن کشور است، تقویت نقش چین به صورت خریدار اسناد و اوراق بهادار دولت آمریکا می‌تواند راهگشا باشد. با این وجود، برخی سیاست‌گذاران این کشور از ریسک‌های احتمالی این فرایند نگرانند. چینی‌ها ممکن است در آینده، در ازای همکاری‌شان، امتیازات سیاسی‌ای را بطلبند که برای آمریکا بسیار سنگین باشد یا حتی ممکن است آنها به دلایلی از ادامه روند خرید اوراق خزانه‌داری دولت آمریکا خودداری کرده و سرمایه‌گذاری خود را با بازگرداندن این اوراق بیرون بکشند. دولت چین بعضاً سیگنال‌های نگران‌کننده‌ای ارائه می‌دهد. از جمله، در ژانویه ۲۰۰۹، نخست‌وزیر چین ون جیابائو<sup>۱</sup> در لندن اعلام کرد که کم و کیف خرید اوراق خزانه‌داری آمریکا، تابع نیازهای چین خواهد بود. این بدان معنی است که چین در صورت لزوم، استراتژی‌های سرمایه‌گذاری خود را تغییر خواهد داد (Ibid: 4-5).

عواملی چون ایجاد محدودیت در برابر واردات محصولات چینی ممکن است دولت چین را به این جمع‌بندی برساند که از سرمایه‌گذاری عظیم در آمریکا به عنوان اهرم فشار علیه این

1 . Wen Jiabao



کشور استفاده کند. تحت تأثیر چنین سناریوهایی است که مقامات آمریکا، بالاخص در دولت اوباما، تلاش می‌کنند مناسبات با چین را مسالمت‌آمیز حفظ کرده و از نیازهای آن به بازار آمریکا به عنوان اهرم فشار استفاده نکنند. به علاوه، دولت چین از آمریکا انتظار دارد از نقش‌آفرینی پررنگ‌تر آن در عرصه مدیریت اقتصاد جهانی حمایت کند. بحران مالی اخیر نیز نشان داد که برای مدیریت اقتصاد جهان، محدودشدن به گروه ۸ کارایی لازم را ندارد. از این‌روست که گروه ۲۰ فعال شده و در قالب آن، فعالیت‌های چین برای تأثیرگذاری بر اقتصاد جهان تقویت گردیده است. با این وجود، این نقد به چین وارد است که رویکرد آن در سیاست‌گذاری اقتصادی جهانی شفافیت لازم را ندارد (Ibid: 5). چنین انتقادی به خصوص از جانب آمریکایی‌ها مطرح می‌شود. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، برداشت بسیاری از آنها این است که چین در عمل به موازین تجارت آزاد و بدون تبعیض پایبند نیست، اگرچه خود را در ظاهر مقید معرفی می‌کند.

#### د. مناسبات اقتصادی طرفین و مسأله ایران

ایالات متحده و چین در کنار گسترش همکاری‌های اقتصادی، درگیر برخی مسایل سیاسی حل‌نشده‌ای هستند که ممکن است به انحاء مختلف تحت تأثیر همکاری‌های اقتصادی طرفین قرار گیرند. برای هر یک از این دو قدرت مهم است که بتواند از قابلیت‌های اقتصادی برای پیشبرد خواسته‌های سیاسی استفاده کند. در عین حال، چون وابستگی متقابل آنها تقریباً متوازن است، نمی‌توانند از توانمندی‌های اقتصادی خود به عنوان اهرم سیاسی قوی و تعیین‌کننده استفاده کنند. اگرچه به تبع گسترش مناسبات اقتصادی، تعارضات سیاسی ظاهراً کم‌رنگ گردیده، اما مشکلات موجود در عمل همچنان باقی مانده‌اند. برای مثال، پس از به قدرت رسیدن اوباما، به‌رغم پیش‌بینی‌های متعدد مبنی بر توان بالای دولت جدید آمریکا در بسیج جامعه بین‌الملل علیه ایران، چینی‌ها چندبار با تشدید تحریم‌ها علیه ایران به خاطر فعالیت‌های هسته‌ای آن مخالفت کرده و بر استفاده هرچه بیشتر از راه‌های دیپلماتیک مسالمت‌آمیز تأکید کرده‌اند. در مقابل، آمریکایی‌ها نیز با حرکت‌هایی چون پی‌گیری قرارداد فروش سلاح به ارزش

۶/۴ میلیارد دلار به تایوان و دیدار اوباما با دالای لاما<sup>۱</sup> رهبر معنوی در تبعید بوداییان تبت (در فوریه ۲۰۱۰)، خشم چینی‌ها را برانگیخته‌اند، به گونه‌ای که دولت چین در اعتراض به قرارداد فروش سلاح به تایوان، سفیر ایالات متحده در پکن را فراخواند. مقامات چین چند بار شرکت‌های آمریکایی فروشنده سلاح به تایوان را تهدید به تحریم کرده و نارضایتی خود را از دیدار اوباما با دالای لاما ابراز نموده‌اند.

مقامات چین، مشکلات سیاسی موجود میان پکن - واشنگتن را ناشی از سیاست‌های مداخله‌گرانه دولت ایالات متحده در امور چین دانسته و مقاومت‌های خود در برابر خواسته‌های سیاسی آمریکا را در چارچوب دفاع از حاکمیت و استقلال خود توجیه می‌کنند. از نظر آنها، تایوان بخشی از چین است که باید مجدداً به سرزمین اصلی چین ملحق شود. همچنین، از نظر آنها، نحوه مدیریت سیاسی کشور و بالاخص، نحوه برخورد با معترضان امری داخلی است که از استقلال و حاکمیت ملی چین ناشی می‌شود. یا حتی به نظر آنها، مناسبات مسالمت‌آمیز چین با کشورهای نظیر کره شمالی و ایران نیز اقتضای منافع ملی آن بوده و در چارچوب استقلال و حاکمیت ملی چین جریان دارد. در مقابل، مقامات آمریکا نیز برآنند که برخی رفتارهای دولت چین نوعی تخطی از هنجارهای جامعه بین‌الملل است و دولت آمریکا در راستای مسئولیتش برای حفاظت از این هنجارها، در امور دولت چین موضع‌گیری می‌کند. در تحلیل کلی واقع‌گرایانه می‌توان گفت دو طرف، درگیر نوعی بازی قدرت هستند. ایالات متحده درصدد تثبیت موقعیت خود به عنوان قدرت هژمونیک است و از این‌رو، خیزش چین آن هم با سیستم سیاسی اقتدارگرا را نگران‌کننده می‌داند. این کشور از چین انتظار دارد در تأمین هزینه‌های نظم و ثبات جامعه بین‌الملل همکاری کند. از منظر دولت آمریکا، بهره‌برداری چین از توسعه همکاری با کشورهای نظیر کره شمالی و ایران، نوعی حرکت غیرمسئولانه و مفت‌سوارانه قلمداد می‌شود که به موقعیت ایالات متحده ضربه می‌زند.

یکی از مشکلات سیاسی مهم بین واشنگتن و پکن، مسأله ایران است. در حالی که طی سال‌های اخیر، ایالات متحده تحت عنوان پرونده فعالیت‌های هسته‌ای غیرصلح‌آمیز ایران، در پی ایجاد جبهه قدرتمند بین‌المللی علیه این کشور بوده، مناسبات پکن - تهران رو به گسترش

1 . Dalai Lama

است و به خصوص، همکاری‌های اقتصادی آنها تعمیق یافته است. مقامات آمریکا تشدید مجازات‌های بین‌المللی علیه ایران را در چارچوب مسئولیت حفاظت از صلح و امنیت بین‌الملل توجیه می‌کنند و از چین انتظار دارند در چنین مواردی از موضع رقابتی - در راستای اهدافی نظیر احاطه بر بازارها و کنترل منابع انرژی - خودداری کرده و همکاری کنند. آنها انتظار دارند همکاری‌های اقتصادی واشنگتن - پکن موجب توسعه همکاری‌های سیاسی دو طرف شود، به گونه‌ای که چین حاضر شود به خاطر منافع ناشی از مناسبات اقتصادی با ایالات متحده از منافع ناشی از همکاری با ایران صرف نظر کند. البته، چین تا به حال با تصویب چند قطعنامه شورای امنیت که دولت‌ها را به اعمال تحریم‌هایی در قبال فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران می‌کند، موافقت کرده، اما در عین حال، مناسبات تجاری‌اش با ایران گسترش یافته است (ری: Ilias, June 15, 2009).

از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷، حجم تجارت ایران و چین به بیش از ۹ برابر افزایش یافت. در این فرایند، چین به بزرگترین شریک تجاری ایران تبدیل شده است. عمده اقلام صادراتی چین به ایران عبارتند از تجهیزات ماشینی و الکترونیکی و برخی لوازم تسلیحاتی. ایران به محصولات ارزان‌قیمت چینی نیازمند است و بخش قابل توجهی از نیازهای چین را برآورده می‌کند. بیشتر صادرات ایران به چین را نفت و گاز و مواد پتروشیمی تشکیل می‌دهند. در سال ۲۰۰۰، واردات ایران از چین کمتر از یک میلیارد دلار و صادراتش به چین کمتر از ۲ میلیارد دلار بود. این ارقام در سال ۲۰۰۷، به ترتیب به حدود ۸ میلیارد دلار و ۱۲/۱۸ میلیارد دلار رسیدند. چنین افزایشی در رابطه با سایر شرکای تجاری ایران اتفاق نیافتاده است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۰، میزان واردات ایران از آلمان، حدود ۱/۵ میلیارد دلار بود که این رقم در سال ۲۰۰۷، به کمتر از ۵/۵ میلیارد دلار رسید. از سوی دیگر، میزان صادرات ایران به آلمان حدود نیم میلیارد دلار بود که تا سال ۲۰۰۷ تقریباً ثابت بود و تغییر قابل توجهی در آن اتفاق نیفتاد. اگرچه روابط تجاری ایران با کشورهای چینی نیز افزایش یافته، اما کمتر از چین بوده است. کلیت این شاخص‌ها نشان می‌دهد ایران طی این سال‌ها سعی کرده مناسبات تجاری خود با کشورهای آسیایی را افزایش داده و وابستگی تجاری به غرب را کاهش دهد (Ibid: 21-22).

روند فوق‌الذکر، در یکی دو سال اخیر نیز استمرار داشته است. بنا به گزارشی که در فوریه ۲۰۱۰ در فایننشال تایمز<sup>۱</sup> منتشر شد، حجم مبادلات تجاری چین با ایران حتی از حجم تجارت کل اتحادیه اروپا با ایران نیز فراتر رفته است. در این گزارش تحلیلی آمده که اگرچه برخی مراکز رسمی، حجم تجارت اتحادیه اروپا و چین با ایران را در سال ۲۰۰۸، به ترتیب ۳۵ میلیارد دلار و ۲۹ میلیارد دلار اعلام کرده‌اند، اما واقعیت این است که حجم تجارت چین با ایران بالاتر است، چرا که بخشی از آن از طریق امارات متحده عربی انجام می‌شود. با احتساب محصولاتی که از طریق امارات مبادله شده، حجم تجارت دو کشور به حدود ۳۶/۵ میلیارد دلار می‌رسد که میزان شراکت تجاری چین با ایران را بیشتر از اتحادیه اروپا نشان می‌دهد. (Bozorgmehr & Dyer, February 8, 2010)

به موازات توسعه همکاری تجاری چین و ایران طی دهه اخیر، همکاری‌های تجاری چین با ایالات متحده نیز افزایش یافته است. حجم مبادلات کالا بین دو کشور از حدود ۱۱۶/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، به رقمی در حدود ۳۸۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسید. این رقم در سال ۲۰۰۸ که نشانه‌های بحران اقتصادی در آمریکا کاملاً آشکار شده بود، به حدود ۴۰۸ میلیارد دلار افزایش یافت. فراگیر شدن بحران در سال ۲۰۰۹، باعث شد سطح تجارت دو طرف تا حدی تنزل یافته و به حدود ۳۶۶ میلیارد دلار برسد (رک: U.S. Census Bureau). پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که با بهبود شرایط اقتصاد جهان، مناسبات تجاری چین و آمریکا مجدداً افزایش یابد، هرچند در مورد شدت و ضعف و استمرار آن طی دهه آتی، نمی‌تون برآورد دقیقی به عمل آورد.

نگاه کلی به شاخص‌های روابط تجاری چین با ایران و ایالات متحده، گویای جایگاه بسیار مهم ایالات متحده است. به علاوه، باید خاطر نشان ساخت که بخش عمده مازاد تجاری چین از بازار آمریکا نشأت می‌گیرد. در چارچوب شاخص‌های فوق‌الذکر، مازاد تجاری چین در برابر ایالات متحده، از حدود ۸۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، به ۲۵۸/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ و ۲۶۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسید. سپس، تحت تأثیر بحران اقتصادی، این رقم در سال ۲۰۰۹ به ۲۲۷ میلیارد دلار رسید (رک: Ibid). این در حالیست که بازار ایران چنین کششی

ندارد. به نظر می‌رسد اهمیت روابط تجاری با ایران بیشتر ریشه در مزیت‌های منابع انرژی ایران دارد. در شرایط کنونی، چین تقریباً ۱۱ درصد نیازهای انرژی خود را از ایران تأمین می‌کند (Bozorgmehr & Dyer, February 8, 2010). از سوی دیگر، با توجه به اقتصاد سریع‌رو به رشد چین و در عین حال، مزیت‌های قابل توجه ایران در حوزه انرژی، به نظر می‌رسد نقش ایران در تأمین نیازهای انرژی چین در سال‌های آتی مهم‌تر خواهد شد.

حال در اینجا این سؤال مجدداً مطرح می‌شود که با توجه به مناسبات اقتصادی عمیق رو به رشد واشنگتن - پکن، چرا دو طرف نمی‌توانند در مورد ایران به توافق جامع و پایداری برسند؟ برای رسیدن به پاسخی موجه باید چند مسأله را مورد توجه قرار داد:

- نگاه چین به فعالیت‌های هسته‌ای ایران متفاوت از نگاه غربی‌هاست. چینی‌ها اصولاً آن گونه که مقامات ایالات متحده ادعا می‌کنند، فعالیت‌های هسته‌ای ایران را تهدیدآمیز و خطرناک نمی‌دانند. به علاوه، اگر تهدیدی هم مطرح باشد، متوجه معدود دشمنان آن نظیر اسرائیل است. بنابراین، چین ضرورتی به موضع‌گیری مشابه آمریکا نمی‌بیند.

- چینی‌ها برآنند که برای جلب همکاری ایران باید اولویت را به فعالیت‌های مسالمت‌جویانه دیپلماتیک داد، چرا که کارآمدی بیشتر و هزینه کمتری برای جامعه بین‌الملل دارد. آنها معتقدند گروه ۵+۱ می‌تواند با استفاده از ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک، فعالیت‌های ایران را تحت کنترل قرار دهد.

- بدبینی غربی‌ها و خوش‌بینی چین به فعالیت‌های هسته‌ای ایران، ریشه در نگاه متفاوت آنها به ماهیت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی دارد. در حالی که از نگاه غربی‌ها به خصوص دولت آمریکا، انقلاب اسلامی و تشکیل سیستم جمهوری اسلامی به عنوان نهاده بحران‌ساز علیه نظم و ثبات سیستم بین‌الملل عمل کرده و به خصوص منافع آنها را مورد تهدید قرار داده، چین انقلاب اسلامی را مصداقی از حرکت‌های آزادی‌بخش ضداستعماری و ضدامپریالیستی تلقی کرده و جمهوری اسلامی را محصول آن می‌داند.

- برخلاف آمریکا که از یکدست‌شدن جهان با استانداردهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غربی حمایت می‌کند، چین حامی نظامی است که در آن سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متنوعی وجود داشته باشند. چینی‌ها سوسیالیسم حاکم بر چین را سوسیالیستی با

مشخصه‌های خاص خود می‌دانند و برآنند که در جامعه جهانی باید چنین تفاوت‌ها و تنوع‌هایی به رسمیت شناخته شوند. از این‌رو، مدل جمهوری اسلامی نیز مدلی است که باید به رسمیت شناخته شده و مورد احترام قرار گیرد.

- روابط چین و ایران اصولاً دوستانه و با همکاری متقابل است، در حالی که روابط آمریکا و ایران خصمانه و تنش‌آمیز است. به علاوه، چینی‌ها بر این نظرند که واشنگتن برخورد منصفانه‌ای با موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران ندارد. سیاست آمریکا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران در دوره‌های پیش و پس از انقلاب اسلامی تفاوت آشکار داشته است. هنری کیسینجر زمانی که وزیر خارجه جerald فورد<sup>۱</sup> بود، از هسته‌ای شدن ایران به‌رغم برخورداری‌اش از ذخایر عظیم نفت حمایت می‌کرد و حتی تصریح کرده بود که این قضیه به گسترش فعالیت‌های هسته‌ای نظامی منجر نمی‌شود. در حالی که همین شخص در سال ۲۰۰۵ در روزنامه واشنگتن پست، برای یک کشور تولیدکننده نفت مثل ایران، استفاده از انرژی هسته‌ای را نوعی ائتلاف منابع به حساب می‌آورد (Zarif, 2007:81).

- رویکرد چین و آمریکا به نظم حاکم بر سیستم بین‌الملل متفاوت است. ایالات متحده ابرقدرتی است که در پی تثبیت نوعی نظم هژمونیک تحت رهبری ایالات متحده است، در حالی که چین قدرت در حال خیزش و در حال ظهور است که با نظم تک‌قطبی موافق نیست. از نظر این کشور، نظم حاکم بر سیستم بین‌الملل باید مبتنی بر همکاری و اعتماد متقابل و با احترام به استقلال و حاکمیت دولت‌های مختلف باشد. دولت چین حامی نظم مبتنی بر امنیت دسته‌جمعی عادلانه و مؤثر با هدف پیش‌گیری از نزاع و جنگ است. این چیزی است که هو جیتائو<sup>۲</sup> رئیس‌جمهور چین، طی نشست سران سازمان ملل در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۵ بیان کرد. البته، شاید این گونه موضع‌گیری صرفاً یک سیاست اعلانی باشد، اما آنچه مهم است این است که چینی‌ها با چنین ادبیاتی خواست ایالات متحده را به چالش می‌کشند. در همین راستاست که چین ضمن تلاش برای تقویت سازمان همکاری شانگهای<sup>۳</sup> - که از سوی برخی ناظران به

1 . Gerald Ford

2 . Hu Jintao

3 . Shanghai Cooperation Organization (SCO)

عنوان ناتوی شرق تلقی می‌شود - از همکاری ایران با آن استقبال می‌کند، هرچند در عمل بنا به ملاحظاتی، ایران هنوز به عنوان عضو رسمی این سازمان پذیرفته نشده است.

- نگاه دو کشور به نقش و عملکرد رژیم‌های بین‌المللی از جمله رژیم کنترل تسلیحات متفاوت است. چینی‌ها برآنند که رژیم کنترل تسلیحات زمانی موفق خواهد بود که جهان، عاری از تسلیحات هسته‌ای شود. آنها ادعا کرده‌اند که در صورت همکاری غرب، چین نیز در جهت برچیدن و امحاء تسلیحات هسته‌ای گام برخواهد داشت. این در حالی است که از منظر دولت آمریکا، حذف تسلیحات هسته‌ای از سیاست دفاعی این کشور امکان‌پذیر نیست. دولت آمریکا حتی بنا به ملاحظاتی، به مدرنیزه کردن هرچه بیشتر تسلیحات هسته‌ای‌اش اقدام کرده است. اقدام دولت آمریکا در نقض تعهدات پیمان ای. بی. ام<sup>۱</sup>، از نظر دولت چین حرکتی غیرصادقانه و یک‌جانبه‌گرایانه تعبیر شده است. به علاوه، چینی‌ها در موارد مختلف، دولت ایالات متحده را به نقض حقوق بین‌الملل متهم کرده‌اند. آنها حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بدون مجوز صریح شورای امنیت را مصداقی از این تخلف به حساب آورده‌اند. از منظر چینی‌ها، قدرت‌های بزرگ باید در مورد مسأله جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای منصفانه عمل کنند. به نظر آنها، ایالات متحده در مواجهه با هسته‌ای‌شدن دوستان و دشمنان خود تبعیض‌آمیز عمل می‌کند. بر این اساس، برآنند که چین باید در همکاری با آمریکا در قالب رژیم‌های بین‌المللی، محتاط عمل کند.

مجموع عوامل فوق‌الذکر را باید در کنار وزن و جایگاه اقتصادی چین در نظر گرفت. اگرچه حجم مبادلات اقتصادی چین و آمریکا بسیار بیشتر از چین و ایران است، اما وابستگی متقابل دو قدرت به قدری عمیق و پیچیده است که به نظر نمی‌رسد واشنگتن در شرایط فعلی حاضر شود به خاطر مسأله ایران در روند همکاری اقتصادی با چین اختلال ایجاد کند. این چیزی است که چینی‌ها به خوبی از آن آگاهی دارند. اگر آمریکا بخواهد در قبال چین از سلاح اقتصادی استفاده کند، مسلماً خود نیز آسیب خواهد دید. بنابراین، مقامات ایالات متحده تلاش می‌کنند از مجاری دیگری چین را تحت فشار قرار دهند که قبلاً به دو نمونه اخیر یعنی قرارداد فروش سلاح به تایوان و دیدار با دالای لاما اشاره گردید. چین نیز در مقابل، به استفاده از

گزینه‌هایی چون ادامه همکاری با ایران و مقاومت در موضوع پرونده هسته‌ای روی می‌آورد. بنابراین، دو طرف همچنان در قبال یکدیگر به اصل تفکیک همکاری‌های اقتصادی از اختلافات سیاسی - امنیتی پایبندند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آینده، آیا همکاری‌های اقتصادی به تعمیق همکاری‌های سیاسی - امنیتی منجر خواهد شد یا اینکه تعارض‌ها و اختلافات سیاسی - امنیتی به اختلال در همکاری‌های اقتصادی می‌انجامد؟ به نظر می‌رسد حداقل در کوتاه‌مدت، مناسبات اقتصادی دو کشور استمرار خواهد یافت و ممکن است در مواردی، به کاهش اختلافات سیاسی - امنیتی منجر گردد. دولت چین در سیاست خارجی هویت مشخص و منسجمی ندارد. چینی‌ها در عین حال که به واسطه شرایط تاریخی خاص - نظیر مستعمره شدن، تحولات انقلابی ضد استعماری و مواجهه با فشارهای سنگین قدرت‌های برتر در دوره پس از انقلاب - هویت جهان‌سومی دارند، به واسطه شرایط خاص دیگری - نظیر توسعه فزاینده صنعتی شدن، اقتصاد سریعاً روبه رشد، ورود به کمپ قدرت‌های برتر جهانی و برخورداری از تسلیحات هسته‌ای - متمایل به معرفی شدن به عنوان دولت قدرتمند و تأثیرگذار بر امور جهانی هستند و از این‌رو، ناگزیر از رعایت قواعد بازی محافظه‌کارانه جاری میان قدرت‌های جهانی می‌باشند. چینی‌ها تابع منافع ملی خود هستند و این منافع گاه ممکن است در هم‌سویی با ایران و گاه در هم‌سویی با قدرت‌های برتر در جبهه‌گیری علیه ایران تعریف شود. حفظ روابط اقتصادی با ایران برای دولت چین وسوسه‌انگیز است، اما به نظر می‌رسد اقتضای منافع کلان و استراتژیک چین، در نهایت، در عدم تعارض با آمریکا تعریف خواهد شد. این واقعیت در تحولات سال‌های گذشته به خوبی خود را نشان داده است. جمع‌بندی حاصل از این گزاره‌ها این است که مقاومت چین در برابر آمریکا مقطعی بوده و با حصول امتیازات مورد نظر از طرف مقابل شکسته خواهد شد.

مناسبات چین و ایالات متحده آمیخته با مسایل متعدد رقابت‌انگیز و اختلاف‌زاست، اما همکاری هنوز جریان اصلی روابط دو کشور را تشکیل داده و آنها به ویژه در عصر جهانی شدن، بر ضرورت آن تأکید دارند. چنان‌که قبلاً اشاره شد، واشنگتن نیز گام‌های مهمی برای جلب اعتماد چین و تعمیق روند همکاری با این کشور در ابعاد مختلف اقتصادی و



امنیتی برداشته است. به عنوان نمونه، آمریکا در مواجهه با سازمان همکاری شانگهای، به جای اتخاذ موضع تقابلی و تنش ساز، به تعامل مسالمت آمیز و همکاریانه روی آورده است. ایران سالهاست برای عضویت در این سازمان تلاش می کند، اما همواره با مانع آمریکا روبه روست. برخی صاحب نظران برآنند که با توجه به اینکه آمریکا از مسایل آسیای مرکزی حذف شدنی نیست، سازمان شانگهای ناچار از پذیرش این کشور به عنوان عضو ناظر است. در این صورت، چشم انداز اعتماد متقابل چین و ایالات متحده نیز مثبت است (Marketos, 2009). ایالات متحده، بازیگر ذی نفوذ و فعال در آسیای مرکزی است و چین برای اینکه بتواند به عنوان قدرت هدایتگر در این منطقه نقش آفرینی کند، ناگزیر از تعامل مسالمت آمیز و همکاری با این قدرت فرامنطقه ای است.

در نهایت، مسأله ایران به عنوان یکی از مسایل مورد اختلاف و در عین حال قابل مدیریت در مناسبات واشنگتن - پکن باقی می ماند. اگر مسایل مورد اختلاف بین این دو قدرت را به دو دسته مسایل مزمن و مسایل قابل حل و فصل تقسیم کنیم - ضمن اینکه همکاری را به مثابه جریان اصلی مناسبات طرفین در نظر بگیریم - پرونده ایران به عنوان یکی از مسایل قابل حل و فصل به نظر می آید. اگرچه دو کشور تلاش کرده اند جریان همکاری های اقتصادی را از مسایل سیاسی - امنیتی مورد اختلاف تفکیک کنند، اما وابستگی متقابل فزاینده ای که در عرصه اقتصادی ایجاد شده، خواسته یا ناخواسته بر تفاهم آنها در مسایل غیراقتصادی اثر مثبت می گذارد. چینی ها در شرایط فعلی، انگیزه ای برای تقابل در دسر ساز در برابر آمریکا ندارند. آنها به دنبال تثبیت و پذیرفته شدن موقعیت چین به عنوان قدرت جهانی مسئولیت پذیر هستند. بر این اساس، جلب اعتماد سایر قدرت های جهانی و در رأس آنها آمریکا برای دولت چین بسیار بااهمیت است. چنین وضعی، نشان دهنده این واقعیت است که هویت جهان سومی چین تحت الشعاع هویت قدرت جهانی آن می باشد.

### نتیجه گیری

در حال حاضر، توسعه همکاری های اقتصادی ایالات متحده و چین با تعمیق وابستگی متقابل بین طرفین، سطح تفاهم و همسویی آنها را در امور مختلف جهانی تقویت می کند.

مسأله ایران نیز مسأله‌ای است که دو قدرت در چارچوب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات در باب آن مذاکره و چانه‌زنی می‌کنند. اگر شاهد برخی اختلافات و مقاومت‌های چین در برابر آمریکا در خصوص توسعه مجازات‌ها علیه ایران هستیم، این به معنی تضاد استراتژیک عمیق و حاد در روابط واشنگتن - پکن نیست. چین به واسطه برخی منافع و ملاحظات متفاوتی که دارد، ضرورتی به هم‌سویی بی‌قید و شرط با آمریکا نمی‌بیند و بر آن است که در ازای این هم‌سویی می‌تواند امتیازات بیشتری را از طرف مقابل طلب کند.

سناریوی تضاد و برخورد استراتژیک جدی بین واشنگتن و پکن - که بیشتر از سوی برخی صاحب‌نظران با گرایش‌های مارکسیستی یا رئالیستی مطرح می‌شود - حداقل در کوتاه مدت محتمل نیست. در کوتاه‌مدت و حتی شاید میان‌مدت، سناریوهای عمده در باب کم و کیف مناسبات دو قدرت عبارتند از ادامه وضع موجود و توسعه همکاری‌های اقتصادی که به تبع آن، اختلاف نظرهای موجود در حوزه‌های سیاسی - امنیتی نیز به طرز محسوسی تخفیف می‌یابد. سناریوی دوم می‌تواند آثار زیان‌باری بر منافع ایران به جای گذارد. این آثار سوء، صرفاً در حوزه‌های سیاسی - امنیتی نیست، بلکه در حوزه‌های اقتصادی نیز ممکن است آثار مشابهی داشته باشد. به عنوان مثال، اگر دولت چین با خواسته آمریکا مبنی بر افزایش ارزش پول داخلی موافقت کند، محصولات چینی با قیمت بالاتری وارد ایران می‌شوند و دست دولت در مهار تورم از طریق واردات کوتاه‌تر خواهد شد. در شرایط موجود، گزینه سیاستی مهمی که برای ایران مطرح می‌شود این است که تا حد امکان از محدود کردن وابستگی تجاری به چین خودداری کرده و مجاری وابستگی‌های خود را متنوع سازد. اگر هدف درازمدت، توسعه صادرات غیرنفتی به تبع گسترش صنعتی شدن باشد، تقویت ارزش پول چین به نفع ایران است، اما باز هم محدود کردن فرصت‌های بازاری برای صادرات ایران به چین نیز ریسک بالایی دارد. در هر صورت، به نظر می‌رسد چه در قضیه فعالیت‌های هسته‌ای و چه در سایر مسایل سیاسی - امنیتی موجود میان ایران و آمریکا، ایران نیازمند چانه‌زنی متوازن با کلیه قدرت‌های طرف مقابل است. تجربه نشان داده سیاست کسب حمایت استراتژیک از یک قدرت برای مقاومت مستمر در برابر ایالات متحده، دستاورد مورد انتظار را به دنبال ندارد.

## منابع

- فوت، روزمیری (۱۳۸۶)؛ «راهبردهای چین در جهان تحت رهبری آمریکا: همسویی و اتکای به خود»، ترجمه خدیجه حیدری، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کولکمان، مایکل (۱۳۸۴)؛ «سیاست ایالات متحده در قبال چین»، ترجمه بهزاد لفورکی، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی .
- Gilpin, Robert (1987); *The Political Economy of International Relations*. Princeton: Princeton Univ.
- Keohane, Robert (1984); O. *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World political Economy*. Princeton: Princeton Univ.
- Wallerstein, Immanuel. (1979); *The Capitalist World Economy*. Cambridge: Cambridge Univ.
- Dumbaugh, Kerry (2009); "China- U.S. Relations: Current Issues and Implications for U.S. policy", *CRS Report for Congress* (November 20). Available: fpc. State.gov
- Zhu, Zhiqun. (2006); *Us – China Relations in the 21<sup>st</sup> Century: Power Transition and Peace*. New York: Routledge.
- Tnoburn, John and Jude Howell (1995); "Trade and Development: The Political Economy of China's Open Policy", Robert Benewick & Paul Wingrove. *China in the 1990s*. Basingstoke: Macmillan.
- Saich, Tony (2004); *Governance and Politics of China*, Second Edition. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Morrison, Wayne M. (2008); "China – U.S Trade Issues". *CRS Report For Congress* (October 7). Available: assets.opencrs.com
- Bown, Chad P. (2009); "U.S. – China Trade Conflicts and the Future of the WTO". *The Fletcher Forum of World Affairs*. Vol. 33: I (Winter / Spring), pp. 27-48. Available: fletcher.tufts. edu.
- Mckee, Michael. (2009); "Geithner Refrains from Labeling China a Manipulator". *Bloomberg. com*, (April / 16), Available: www. bloomberg.com.
- Morrison, Wayne M. (2009); "China's Currency: A Summary of the Economic Issues", *CRS Report for Congress*. (December 7). Available: www.fas.org
- Ilias, Shayerah. (2009); "Iran's Economic Conditions: U.S. Policy Issues", *CRS Report For Congress* (June 15). Available: [www.fas.org](http://www.fas.org).
- Bozorgmehr, Najmeh and Geoff Dyer (2010); "China Overtakes EU as Iran's Top Trade Partner", *Financial Times* (February 8). Available: www. ft. com.
- U.S. Census Bureau, Foreign Trade Division, Data Dissemination. "Trade in Goods (Imports, Exports, and Trade Balance) With China", www. census. gov / foreign – trade / balance / c 5700.html # 2009.

- Zarif, Mohammad Javad(2007); "Tackling the Iran – U.S. Crisis: The Need for a Paradigm Shift". *Journal of International Affairs*, Vol. 60, No. 2.
- Marketos, Thrassy N. (2009); *China's Energy Geopolitics: The Shanghai Cooperation Organization and Central Asia*, London and NY: Routledge.